

## “آن اندام جنسی که یک اندام نیست”\*

لوس ایری‌گاری ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده

لوس ایری‌گاری (متولد ۱۹۳۰)، از چهره‌های برجسته‌ی فمینیسم فرانسوی است که فمینیسم، نظریه‌های پست‌مدرن درباره‌ی نشانه و روان‌کاوی را با هم ادغام کرده است. او که پس از انتشار کتاب‌اش به نام *Speculum de l'autre femme* (۱۹۷۴) از انجمن روان‌کاوی پاریس و دانشگاه پاریس اخراج شد، همچنان به کار خود در مقام یک روان‌کاو ادامه داد و همکاری‌اش را با مرکز ملی پژوهش علمی (CNRS) حفظ کرد. از دید ایری‌گاری، تجربه‌ی زنانه که پژوهش فلسفه‌ی سنتی آن را به حاشیه رانده است، از کثرت و تفاوت عمیق‌تری نسبت به تجربه‌ی مردانه نشان دارد. ایری‌گاری به جای کوچک‌شمردن تفاوت جنسی، بر اهمیت این تفاوت پامی فشارد و انکار می‌کند که مقوله‌ها و آرمان‌های سنت فلسفی غالب بتواند تجربه و اندیشه‌ی خاص زنان را درک کند. یکی از نتایج این دیدگاه، انکار ریشه‌ای تلقی عصر روشنگری از عقل عام است.

جنسیت<sup>۱</sup> زنانه همواره برپایه‌ی پارامترهای مردانه در نظر گرفته شده است. بدین ترتیب، تضاد میان کنش‌گری خروسه‌ای<sup>۲</sup> “مردانه” و کنش‌پذیری مهلبی<sup>۳</sup> “زنانه” که فروید - و بسیاری دیگر... - از آن به منزله‌ی مرحله‌ها یا تناوب‌های<sup>۳</sup> تبدیل شدن به زنی از لحاظ جنسی “به‌نتجار” سخن می‌گویند به نظر می‌رسد بیش از هر چیز براساس عملکرد جنسیت مردانه ایجاد شده است. زیرا در آن خروسه قضیب کوچکی مناسب برای استمناء در نظر گرفته می‌شود، البته مادامی که اضطراب اختگی (برای پسرچه‌ها)

\* متن فارسی ترجمه‌ای است از متن اصلی به زبان فرانسوی:

Luce Irigaray, *Ce sexe qui n'en est pas un*, ed. de Minuit, pp. 23-32.

و ترجمه‌ی انگلیسی آن:

“The Sex Which is Not One”, trans. Claudia Reeder, in *New French Feminisms*, ed. Elaine Marks and Isabelle de Courtivron (New York: Schocken, 1987) pp. 99-106.

1. sexualité

2. opposition activité clitoridienne «virile» / passivité vaginale «féminine».

3. alternatives

وجود ندارد، و مهبل ارزش خود را از دادن "منزل‌گاهی" به اندام جنسی مردانه کسب می‌کند آن هم هنگامی که دست منع شده می‌بایست جایگزینی به‌جای خود برای لذت [بخشی] بیابد.

ناحیه‌های شهوت‌زای زن هرگز چیزی جز یک اندام جنسی - خروسه نیست که تاب قیاس با اندام ارزش‌مند قضیبی را ندارد، یا چیزی جز حفره - لفاقه‌ای که در هم‌خواه‌گی، قضیب را دربرمی‌گیرد و مالش می‌دهد: نوعی اندام غیرجنسی یا اندام جنسی مردانه‌ای که به درون خزیده تا خود را نوازش کند.

در چنین برداشتی از رابطه‌ی جنسی، هیچ سخنی از زن و لذت او درمیان نیست. سهم زن سهم "فقدان"، "تحلیل‌رفته‌گی" (اندام جنسی) و "عقده‌ی قضیب"<sup>۱</sup> است چون قضیب یگانه اندام جنسی ارزش‌مند محسوب می‌شود. پس زن با تمام ابزارها تلاش می‌کند قضیب را صاحب شود: با عشق تقریباً برده‌وارش به پدر - شوهر که قادر به دادن آن به او است، با میل خود به یک فرزند - قضیب ترجیحاً پسر، با دست‌یابی به ارزش‌هایی فرهنگی که اصولاً همچنان فقط به مردان اختصاص دارند و از همین‌رو همواره مردانه‌اند و الی آخر - زن میل‌اش را فقط به منزله‌ی انتظارِ برخورداری از یک معادلِ اندام جنسی مردانه تجربه و زیست می‌کند.

لیکن همه‌ی این‌ها به‌قدر کافی با لذت او بیگانه به‌نظر می‌آید، مگر این‌که از اقتصاد مسلط قضیبی خارج نشود. بدین ترتیب، برای مثال خود-لذت‌بری جنسی<sup>۲</sup> زن از خود-لذت‌بری جنسی مرد بسیار متفاوت است. مرد به ابزاری برای لمس خود نیاز دارد: دست‌اش، اندام جنسی زن، کلام<sup>۳</sup>... و این خود-انگیزی<sup>۴</sup> حداقلی از فعالیت را می‌طلبد. اما زن در خودش، بدون نیاز به واسطه و پیش از هرگونه تقسیم‌ممکنی میان کنش‌گری و کنش‌پذیری، خودش خودش را لمس می‌کند. زن همیشه "خودش را لمس می‌کند" بی‌آن‌که بتوان او را از این کار منع کرد، چون اندام جنسی او از دو لبه تشکیل شده که پیوسته یکدیگر را لمس می‌کنند. بدین ترتیب، زن در خودش پیشاپیش دوتا است - اما دوتایی تقسیم‌ناپذیر به یگان‌ها<sup>۵</sup> - که یکدیگر را تحریک می‌کنند.

این خود-لذت‌بری جنسی [زن] با دخولی وحشیانه به تعلیق درمی‌آید: جداسدن خشن دو لبه به‌وسیله‌ی قضیبی متجاوز که زن را از این "خود-انگیزی"، که به آن نیاز دارد تا لذت‌اش در رابطه‌ی جنسی از دست نرود، دور می‌کند، اگر قرار است مهبل (همچنین و نه فقط) جای دست پسرپچه را بگیرد تا در هم‌خواه‌گی پیوندی میان خود-لذت‌بری جنسی و لذت‌بری جنسی از دیگری<sup>۶</sup> - برخورد با "دیگری"

۱. «envie du penis»، فریود نوعی سرخوردگی از نداشتن قضیب را به دخترپچه‌ها نسبت می‌دهد. ویراستار متن انگلیسی.

۲. auto-érotisme، لذت جنسی بردن از خود و با خود. م. ف.

3. Language

4. auto-affection

۵. «un(e)»، تقسیم‌شدن به یک زن و یک مرد. م. ف.

6. hétéro-érotisme

مطلقاً که همواره دلالت‌گر مرگ است - برقرار شود، چگونه می‌توان دائمی شدن خود-لذت‌بری جنسی برای زن را در بازتمایی کلاسیک از رابطه‌ی جنسی<sup>۱</sup> سامان داد؟ آیا زن به انتخابی ناممکن حواله داده نمی‌شود، انتخاب میان بیکارتنی تدافعی و به‌شدت محصور در خود و بدنی گشوده برای دخول که دیگر لذت‌باز-لمس شدن‌اش را در این "حفره"، یعنی اندام جنسی‌اش، تجربه نمی‌کند؟ توجه تقریباً انحصاری - و بسیار مضطربانه... - به نعوظ<sup>۲</sup> در جنسیت غربی نشان می‌دهد که تخیل<sup>۳</sup> هدایت‌کننده‌ی آن تا چه حد با جنس مؤنث بیگانه است. در جنسیت غربی تا حد زیادی چیزی جز الزامات تحمیل شده توسط رقابت میان مذکرها وجود ندارد: "قوی" تر از همه کسی است که "بلندتر از همه نعوظ کند"، بلندترین و ستبرترین و سفت‌ترین قضیب را داشته باشد، حتی "دورتر از همه باشد" (نگاه کنید به بازی‌های پسرپچه‌ها). یا همچنین الزامات تحمیلی ناشی از به‌کارگیری اوهام<sup>۴</sup> آزاددهی - آزارخواهی<sup>۴</sup> که تابع رابطه‌ی مرد با مادراند: میل [مرد] به ورود قهری، دخول و تصاحب راز آن شکم حامل او، راز نطفه‌بستن‌اش، راز "خاستگاه" اش. همچنین میل-نیاز [مرد] به دوباره جاری کردن خون برای احیای رابطه‌ی بسیار قدیمی - رابطه‌ی بی‌شک درون-زهدانی اما همچنین پیشاتاریخی - با مادر.

در این تخیل جنسی، زن چیزی جز پایه‌ای کم‌وبیش حاضر به خدمت برای عملی ساختن اوهام مرد نیست. ممکن و حتی قطعی است که زن در این کار، به‌طور غیرمستقیم<sup>۵</sup> لذت می‌برد. اما این لذت پیش از هر چیز فحش‌ای آزارخواهانه‌ی بدن‌اش در برابر میلی است که از آن او نیست؛ و این کار او را در این وضعیت شناخته‌شده‌ی وابستگی به مرد باقی می‌گذارد. زن بدون آن که بداند چه می‌خواهد، حتی با درخواست مکرر، برای هر چیزی آماده است، به‌شرط آن که مرد او را به منزله‌ی "ابژه"<sup>۶</sup> لذت‌جویی خویش "به حساب آورد" پس زن آنچه را می‌خواهد نخواهد گفت. وانگهی، او نمی‌داند، یا دیگر نمی‌داند، چه می‌خواهد. همان‌گونه که فروید اذعان می‌کند، آنچه به ابتدای زندگی جنسی دخترپچه‌ها مربوط است چنان "تیره و مبهم" و چنان "محوشده در گذر زمان" است که گویی می‌بایست عمیقاً به کندوکاو زمین پرداخت تا در پس اثرهای بازمانده<sup>۷</sup> از این تمدن و این تاریخ، بقایای تمدنی قدیمی‌تر را یافت که بتوانند نشانه‌هایی از چپستی جنسیت زن به‌دست دهند. این تمدن بسیار قدیمی بی‌شک همین زبان و همین الفبا را ندارد... میل زن به همان زبان میل مرد سخن نمی‌گوید، و این میل، با منطقی که از زمان یونانیان بر غرب سیطره دارد، مستور شده است.

1. sexualité

2. érection

۳. imaginaire، مفهومی که ابتدا ژاک لاکان (۱۹۰۱-۱۹۸۱)، روان‌کاو فرانسوی آن را بیان کرد. تخیل ارجاعی است به تصویرهای روانی فرد یا یک فرهنگ که لاکان آن را در تقابل با رمز "نمادین" و غیرشخصی یا زبان که زندگی اجتماعی را سازمان می‌دهند قرار می‌دهد - ویراستار متن انگلیسی.

4. fantasmes sado-masochistes

۵. par procuration، معنای دقیق آن عبارت‌است از دادن وکالت و نمایندگی به‌کسی که به‌جای او کاری را انجام دهد... ع.ف.

6. traces

در این منطق، رواج نگاه، رواج تبعیض در شکل، و رواج فردیت‌بخشی به شکل به‌طور اخص با لذت‌بری جنسی زن بیگانه است. زن از لمس شدن بیش‌تر لذت می‌برد تا از نگاه، و ورود او به اقتصاد بصری حاکم همچنان به معنای تخصیص کنش‌پذیری<sup>۱</sup> به او است؛ او ابزارهای زیبا برای نگرستن خواهد بود. گرچه بدن زن از این راه لذت جنسی می‌برد و به حرکتی دوگانه، یعنی خودنمایی و پرهیز عیفانه، دعوت می‌شود تا غلیان‌های "سوزه" را برانگیزاند، [اما] اندام جنسی او نمایان‌گر وحشت هیچ‌چیز برای دیدن نداشتن است. فقدان در این نظام بازنمایی و میل، و "حفره"ی در هدف او، یعنی تمایل به مورد تماشا قرار گرفتن<sup>۲</sup>، قبلاً در پیکر تراشی یونانی پذیرفته شده بود که این چیز غیرقابل مشاهده باید از این‌گونه صحنه‌ی بازنمایی حذف و طرد شود. اندام جنسی زن به‌سادگی در آن غایب است: پوشیده و درز آن دوخته شده است.

این اندام جنسی که چیزی برای دیدن عرضه نمی‌کند، شکل خاصی هم ندارد. و گرچه زن درست از همین ناکامل بودن شکل اندام جنسی‌اش که امکان می‌دهد اندام جنسی مدام خودش را لمس کند لذت می‌برد، اما این لذت از سوی تمدنی که به قضیب‌ریخت‌گرایی<sup>۳</sup> برتری می‌دهد انکار شده است. ارزش داده‌شده برای یگانه‌شکل تعریف‌پذیر شکل دخیل در خود-لذت‌بری جنسی زن را حذف می‌کند. یک تایی شکل و فرد و اندام جنسی و اسم خاص و معنای خاص و... با جدا و تقسیم‌کردن، جای این لمس دست‌کم دو (لبه) را می‌گیرد، لمسی که زن را در تماس با خودش نگه می‌دارد، بی‌آن‌که بتوان اجزائی که یکدیگر را لمس می‌کنند تمیز داد.

از همین‌جا است آن رازی که زن معترف آن در فرهنگی است که مدعی است همه‌چیز را می‌شمارد، همه‌چیز را یکی یکی حساب می‌کند، همه‌چیز را نفرینه‌نفر صورت‌برداری می‌کند. زن نه یکی است نه دو تا؛ اکیداً نمی‌توان او را همچون یک شخص یا همچون دو شخص تعیین کرد. او به هیچ تعریف کافی و بسنده‌ای تن نمی‌دهد. وانگهی نام "خاص" ندارد. و اندام جنسی‌اش که یک اندام [واحد] نیست بی‌اندامی محسوب می‌شود. نفی و خلاف و وارونه‌ی یگانه‌اندام جنسی رؤیت‌پذیر و از لحاظ ریخت‌شناسی قابل تعیین، یعنی قضیب (حتا اگر این امر مسائلی را در مورد‌گذار از نعوذ به فروخوابیدگی پیش کشد).

اما زن بی‌آن‌که بداند راز "ضخامت" این "شکل"، حجم چندلایه‌ی آن، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر شدن آن و نیز فاصله‌ی زمان‌های این تغییر را حفظ می‌کند. و هنگامی که از زن می‌خواهند میل مرد را حفظ و احیا کند، از ذکر معنای این عمل در ارتباط با ارزش میل خود زن چشم‌پوشی می‌کنند. میلی که خود زن نیز، دست‌کم به‌طور واضح آن را نمی‌شناسد. اما نیرو و تداوم آن [میل] می‌تواند مدت‌ها تمام آن پرده‌پوشی‌های "زنانه‌گی" را که از او انتظار می‌رود از نو تغذیه کند.

البته برای زن، فرزند باقی می‌ماند که میل زن به لمس و تماس او منعی ندارد. مگر آن‌که این میل در تمدنی بسیار وسواسی، با بدل شدن لمس به تایو، از دست رفته و گم شده باشد. وگرنه زن، در رابطه‌اش با

1. passivité

2. objectif scopophilique

3. phallomorphisme

فرزند، لذت‌های جبران‌کننده‌ی محرومیت‌هایی را می‌یابد که اغلب در روابط جنسی به معنای دقیق کلمه با آن‌ها مواجه می‌شود. و بدین ترتیب، مادر بودن جبران کمبودهای جنسیت سرکوب‌شده‌ی زنانه است. آیا مرد و زن دیگر فقط از طریق این میانجی، یعنی فرزند، و ترجیحاً فرزند پسر، یکدیگر را نوازش می‌کنند؟ مرد این‌همانی شده<sup>۱</sup> با پسرش، لذت نوازش مادرانه را بازمی‌یابد؛ زن با نوازش این بخش از بدن‌اش، یعنی کودک-قضیب-خروسه‌اش، دوباره خودش را لمس می‌کند.

پیامد این امر برای تثلیث عاشقانه کاملاً آشکار است. اما ممنوعیت ادیبی قانونی کم‌وبیش صوری و ساختگی - و با این حال، وسیله‌ی جاودانه کردنِ گفتمانِ اقتدارآمیز پدران - به نظر می‌رسد، هنگامی که این ممنوعیت در فرهنگی مقرر می‌شود که در آن رابطه‌ی جنسی بر اثر بیگانگی میل مرد و میل زن نسبت به یکدیگر عملی نیست؛ و در آن زن و مرد باید کاملاً تلاش کنند به شیوه‌های غیرمستقیم به یکدیگر بپیوندند: شیوه‌ی قدیمی رابطه‌ی حسی با بدن مادر؛ شیوه‌ی امروزی تداوم فعالانه یا منفعلانه‌ی قانون پدر. آنان با رفتارهای عاطفی پس‌رونده و تبادل کلمه‌های بیش از حد انتزاعی قلمرو جنسی می‌کوشند بیرون از این قلمرو نباشند: مادر و پدر [بودن]، البته به منزله‌ی نقش‌های اجتماعی، بر عملکرد زوج حاکم است. تقسیم کار مانع از عشق‌ورزی آنان می‌شود. آنان تولید یا تولیدمثل می‌کنند. بی‌آن‌که چندان بدانند که چگونه از اوقات فراغت‌شان استفاده کنند. البته اگر اوقات فراغتی داشته باشند یا بخواهند داشته باشند. زیرا با این اوقات فراغت چه بکنند؟ چه جایگزینی برای دستاویز عاشقانه ابداع کنند؟ و دیگر چه...

شاید می‌بایست به آن تخیل زنانه‌ی سرکوب‌شده بازگشت؟ پس زن یک اندام جنسی ندارد. [بلکه] دست‌کم دو اندام جنسی دارد، اما دو اندامی که قابل تشخیص به صورت دو واحد نیست. وانگهی او اندام‌های جنسی بیش‌تری دارد. جنسیت زن که همواره دست‌کم دوتا است، کثیر<sup>۲</sup> نیز هست. [کثیر]، آن‌گونه که اکنون می‌خواهد کثیر باشد؟ آن‌گونه که اکنون متون نوشته می‌شوند؟ بی‌آن‌که به درستی بدانند که از دل چه سانسوری برخاسته‌اند؟ درواقع، برای مثال قرار نیست لذت زن میان کنش‌گری خروسه‌ای و کنش‌پذیری مهبل‌ی انتخاب کند. [یا] قرار نیست لذت نوازش مهبل‌ی جای خود را به لذت نوازش خروسه‌ای دهد. این هر دو لذت به گونه‌ای جایگزین‌ناپذیر در لذت<sup>۳</sup> زن سهیم‌اند. لذت‌های دیگری نیز هست... نوازش سینه‌ها، لمس فرج، نیم‌بازکردن لبه‌ها، آمدرافت مداوم فشار [قضیب] روی جدار عقبی مهبل، تماس مختصر با گلوگاه زهدان و غیره، که این‌ها فقط اشاره به برخی از خاص‌ترین لذت‌های زنانه است. لذت‌هایی کم‌وبیش نادیده گرفته شده در تفاوت جنسی، آن‌گونه که این تفاوت در نظر گرفته می‌شود. یا در نظر گرفته نمی‌شود؛ زیرا اندام جنسی دیگر چیزی جز مکمل ضروری یگانه‌اندام جنسی نیست.

پس زن کم‌وبیش در همه‌جایش اندام‌های جنسی دارد. او کم‌وبیش از همه‌جایش لذت می‌برد. حتا

1. identifié

2. plurielle

3. jouissance

صرف‌نظر از هیستریایی کردن<sup>۱</sup> تمام بدن او، جغرافیای لذت او بسیار متنوع‌تر، و از حیث تفاوت‌هایش بسیار چندگانه‌تر، بسیار پیچیده‌تر و ظریف‌تر از آن است که در تخیلی تقریباً بیش از حد متمرکز بر لذتی واحد تصور می‌شود.

”زن“ در خودش همواره دیگری است. بی‌شک از همین رو است که او را هوس‌باز، درک‌ناپذیر، بی‌قرار و دمدمی می‌نامند... به یادآوری تکلم‌اش هم نیازی نیست، تکلمی که ”زن“ در آن به همه چیز می‌پردازد بی آن‌که ”مرد“ بتواند در آن انسجام هیچ معنایی را بیابد. گفتارهایی متناقض، کم‌وبیش دیوانه‌وار از دیدگاه منطقی عقل، و نامفهوم برای کسی که به آن‌ها با قالب‌هایی شکل گرفته، یعنی رمزگانی کاملاً حاضر و آماده گوش می‌دهد. از همین رو است که زن در گفته‌هایش نیز - دست‌کم وقتی جرأت آن را داشته باشد - همواره خودش را از نو لمس می‌کند. او به‌زحمت خود را از پُر حرفی، تعجب، سر بسته‌گویی، و عبارت‌های ناتمام رها شده دور می‌کند... وقتی هم به آن‌ها باز می‌گردد برای آن است که از جای دیگری آغاز کند، از نقطه‌ی دیگری از لذت یا درد. باید به گونه‌ی دیگری به او گوش داد، همچون ”معنای دیگر“ی که همواره در حال بافته شدن، در حال درآغوش گرفتن کلمه‌ها، اما همچنین در حال رها کردن آن‌ها است تا در آن‌ها ثابت و منجمد نشود. زیرا اگر ”زن“ چیزی می‌گوید یا آنچه می‌خواهد بگوید پیشاپیش دیگر یکسان نیست، وانگهی هرگز با هیچ چیز یکسان نیست، بلکه مجاور است. (با چیزی) تماس می‌یابد و هنگامی که گفته‌اش بیش از اندازه از این مجاورت دور می‌شود، زن آن را قطع می‌کند و دوباره از ”صفر“، یعنی از بدن-اندام جنسی‌اش شروع می‌کند.

پس بیهوده است به دام‌انداختن زنان در تعریف دقیق آنچه می‌خواهند بگویند، و ادا داشتن آنان به تکرار (سخن خود) تا آنچه می‌خواهند بگویند روشن شود، آنان پیشاپیش در جایی غیر از آن دستگاه گفتاری قرار دارند که شما مدعی غافل‌گیر کردن زنان در آن بودید. زنان به درون خود معطوف‌اند و این معطوف‌بودن را نباید به همان شیوه‌ی معطوف‌بودن شما به درون خودتان درک کرد. زنان آن درونی را که شما دارید و احتمالاً برای آن‌ها هم قائل می‌شوید ندارند. در درون خودشان، یعنی در خلوت آن تماس ساکت، متکثر و منتشر، و اگر شما به‌اصرار از آنان بپرسید که به چه چیز فکر می‌کنند، فقط می‌توانند جواب دهند: به هیچ چیز، به همه چیز.

بدین ترتیب آنچه زنان می‌خواهند دقیقاً هیچ چیز نیست و در همان حال همه چیز است. همواره چیزی بیش‌تر و غیر از آن یکی - برای مثال، یک اندام جنسی - که شما به آنان می‌دهید، که به آنان نسبت می‌دهید. چیزی که اغلب نوعی گرسنگی سیری‌ناپذیر و حرص و ولعی که شما را کاملاً می‌بلعد تعبیر می‌شود و موجب ترس می‌شود. حال آن‌که به‌ویژه مسئله بر سر اقتصاد دیگری است که خطی بوده‌گی پروژه را منحرف می‌کند، اُبژه-هدف<sup>۲</sup> میل را ویران می‌کند، تمرکز بر لذتی واحد را متلاشی می‌کند و وفاداری به گفتمانی یگانه را مختل می‌کند.

آیا این تکثیر میل و زبان زنانه را باید تکه پاره‌ها و بقایای پراکنده‌ی جنسیتی تجاوزشده یا انکارشده دانست؟ به این پرسش به‌سادگی نمی‌توان پاسخ داد. طرد و حذف تخیل زنانه یقیناً زن را در موقعیتی قرار می‌دهد که خود را فقط به گونه‌ای تکه‌تکه، در حاشیه‌های نه‌چندان ساختارمند ایده‌نولوژی غالب، به منزله‌ی ضایعات یا اضافات آینه‌ای تجربه‌کند که "سوژه" (ی مردانه) برای منعکس و مضاعف کردن خود تعبیه کرده است. وانگهی نقش "زنانه‌گی" به‌وسیله‌ی این نظریه (آینه‌سازی<sup>۱</sup> مردانه مقرر می‌شود و این نقش فقط سازگاری بسیار اندکی با میل زن دارد، میلی که فقط به‌طور مخفی و پنهان و به شیوه‌ای مضطربانه و گناه‌کارانه باز یافت می‌شود.

اما اگر تخیل زنانه آشکار و نمایان شود و بتواند به‌صورتی غیر از قطعه‌ها و خرده‌ریزهای محروم از تجمع‌شان جلوه‌گر شود، آیا از همین رو خود را به‌صورت یک جهان باز می‌نماید؟ آیا بیش‌تر حجم خواهد بود تا سطح؟ نه. مگر آن‌که این تخیل باز هم به‌منزله‌ی امتیاز امر مادرانه بر امر زنانه درک شود. امتیاز امر مادرانه‌ی قضیبی معطوف به تصاحب حسادت‌آمیز محصول ارزش‌مندش و رقابت با مرد در برآورد تولید اضافی. در این مبارزه بر سر قدرت، زن بی‌همانندی و ویژه‌بودن لذت‌اش را از دست می‌دهد. و با فروکاستن خود تا حد حجم، از لذت حاصل از بی‌بخیه‌گی لبه‌هایش چشم می‌پوشد: بی‌شک مادر است اما باکره، و این نقشی است که اسطوره‌ها از دیرباز به‌او اختصاص داده‌اند. در عوض یا قائل شدن نوعی توانایی و قدرت اجتماعی برای زن، او را با همدستی خودش، تا حد ناتوانی جنسی فروکاسته‌اند.

پس (باز) یافتن خود برای یک زن فقط می‌تواند به‌معنای امکان قربانی‌نکردن هیچ‌یک از لذت‌هایش به پای لذتی دیگر، به معنای امکان هم‌هویت‌نکردن خود<sup>۲</sup> با هیچ لذتی به‌طور خاص و هرگز صرفاً یکی نبودن باشد. نوعی جهان در حال گسترش که نمی‌توان هیچ محدوده‌ای برایش تعیین کرد و جهانی که به این دلیل، نامسجم نیست "اما" نه آن انحراف چندریختی<sup>۳</sup> از فرزند که در آن ناحیه‌های شهوت‌زا در انتظار گرد آمدن‌شان تحت برتری و تفوق قضیب‌باند.

زن همواره کثیر اما مصون از پراکندگی باقی می‌ماند، چون دیگری پیشاپیش در او هست و از حیث خود-لذت‌بری جنسی برایش آشنا است. این بدان معنا نیست که زن آن دیگری را تصاحب می‌کند و آن را تا حد مایملک خود فرو می‌کاهد. بی‌شک دارایی و مالکیت به‌قدر کافی با زنانه‌گی بیگانه‌اند. دست‌کم از لحاظ جنسی. اما نزدیک‌بودن با او بیگانه نیست. چنان نزدیک که هرگونه تمایز هویت یکی از دیگری، و در نتیجه، هر شکلی از مالکیت ناممکن می‌شود. زن از چنان نزدیکی [به دیگری] برخوردار است که نه می‌تواند او را داشته باشد نه خود را، او پیوسته خود را با دیگری مبادله می‌کند، بی آن‌که بتواند با یکی یا دیگری هم‌هویت شود. لذت زن که به‌طور نامحدود با گذارش در / به‌وسیله‌ی دیگری افزایش می‌یابد برای

۱. spéculer, spécula(r)isation, به معنای نظریه و تأمل نظری است و specularisation, به معنای آینه‌ای و آینه‌وار ساختن -م.

هر اقتصاد رایجی مسئله می‌آفریند، زیرا هرگونه محاسبه‌ی لذت زن به گونه‌ای چاره‌ناپذیر شکست می‌خورد.

اما برای آن‌که زن به جایی برسد که بتواند همچون یک زن لذت ببرد، بی‌شک انحرافی طولانی از بحث و پرداختن به تحلیل نظام‌های گوناگون ستم که بر او اعمال می‌شوند ضروری است. و ادعای توسل به لذت به منزله‌ی یگانه راه‌حل این خطر را دارد که او را از آنچه اقتضای لذت او به منزله‌ی بازنگری عملکردی اجتماعی است محروم کند.

زیرا زن به‌طور سنتی ارزش مصرف است برای مرد، و ارزش مبادله است میان مردان.<sup>۱</sup> پس یک کالا است. این امر محافظت از این ماده را برعهده‌ی زن می‌گذارد، و بهای این ماده را «سوژه‌ها»، یعنی کارگران، فروشندگان و مصرف‌کنندگان برپایه‌ی کارشان و میل-نیازشان تعیین می‌کنند. پدران، شوهران و پاندازان برجسی قصبی بر زنان می‌زنند. و این برجسب ارزش زنان را در تجارت جنسی تعیین می‌کند. زن هرگز چیزی جز مکان یک مبادله نیست، مبادله‌ای کم‌وبیش رقابت‌آمیز میان دو مرد، از جمله بر سر تصاحب زمین-مادر.

این آیه‌ی دادوستد چگونه می‌تواند بدون خروج از این تجارت مستقر، حق لذتی [برای خود] مطالبه کند؟ این کالا چگونه می‌تواند در بازار با دیگر کالاها رابطه‌ای غیر از حسادت تهاجمی داشته باشد؟ این ماده چگونه می‌تواند از خودش لذت ببرد بدون آن‌که در مصرف‌کننده اضطراب ناپدیدشدن خاک تغذیه‌کننده‌اش را ایجاد کند؟ این مبادله‌ی با هیچ، که در قالب واژگان «خاص» لذت زن قابل تبیین است، چگونه می‌تواند همچون فریب محض و دیوانه‌گی، که به سرعت به وسیله‌ی گفتمانی معقول‌تر و نظامی از ارزش‌های ظاهراً ملموس‌تر قابل استتاراند، به نظر نیاید؟

پس تحول یک زن، هر قدر هم رادیکال باشد، برای رهاسازی میل زن کافی نیست. و هیچ نظریه یا عملکرد سیاسی تاکنون این مسئله‌ی تاریخی را نه حل کرده و نه به قدر کافی در نظر گرفته است. حتی اگر مارکسیسم اهمیت آن را اعلام کرده باشد. اما زنان یک طبقه به معنای دقیق کلمه را تشکیل نمی‌دهند و پراکندگی‌شان در چند طبقه مبارزه‌ی سیاسی‌شان را پیچیده و خواسته‌های‌شان را گاه متناقض می‌کند. با این حال شرایط توسعه‌نیافتگی‌شان باقی است، شرایطی ناشی از انقیادشان در و از طریق فرهنگی که آنان را سرکوب می‌کند، از آنان بهره‌کشی می‌کند بدون آن‌که زنان بهره‌ی چندانی از آن ببرند، البته به جز در شبه‌انحصار لذت آزارخواهانه و خانه‌داری و تولید مثل. اما قدرت بردگان چه می‌شود؟ که صفر نیستند. زیرا ارباب الزاماً به‌خوبی از لذت بهره‌مند نمی‌شود. پس وارونه‌کردن رابطه، به‌ویژه در اقتصاد جنسیت، هدفی مطلوب به نظر نمی‌رسد.

۱. ابری‌گاری در این‌جا تمایزی را به‌کار می‌برد که مارکس میان ارزش مصرف و ارزش مبادله قائل می‌شود. ویراستار متن انگلیسی.



اما اگر زنان باید خود-لذت‌بری جنسی و همجنس‌خواهی‌شان را حفظ و شکوفا کنند، آیا چشم‌پوشی از لذت از جنس مخالف همچنان معادل با آن سلب قدرتی نیست که به‌طور سنتی به آن‌ها مربوط است؟ آیا این چشم‌پوشی محبس و صومعه‌ای جدید نیست که زنان با طیب خاطر آن را بنا می‌کنند؟ این‌که زنان به‌طور تاکتیکی اعتصاب کنند، این‌که از مردان فاصله بگیرند تا فرصت یادگیری دفاع از میل‌شان را به‌ویژه از طریق گفتار بیابند، این‌که مضمون از انتخاب آمرانه‌ی مردان که آنان را در موقعیت کالاهای در حال رقابت قرار می‌دهد عشق به زنان دیگر را دریابند، این‌که جایگاهی اجتماعی برای خود بسازند که موجب شود آنان را به رسمیت بشناسند، این‌که معاش خود را تأمین کنند تا از شرایط روسپی‌گری رهایی یابند و... همگی بی‌شک مرحله‌هایی ضروری برای رهایی از پرولتریزه‌شدن آن‌ها در بازار مبادله است. اما اگر هدف برنامه‌ی زنان صرفاً واژگونی نظم موجود باشد - حتماً اگر چنین هدفی را امکان‌پذیر بدانیم... - باز هم تاریخ درنهایت به همان‌جا، یعنی به قضیب‌سالاری، بازمی‌گردد که نه اندام جنسی زنان، نه تخیل‌شان و نه زبان‌شان در آن جایی (باز) نخواهند یافت.